

لویی آلتوسر

علم و ایده‌نولوژی

پژوهش، گزینش و برگردان:  
مجید مددی



انتشارات نیلوفر

تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۴

پشت بوم‌ساز، طبقه اول، دفتر ۱۲۴

تلفن: ۸۶۶۲۱۷۱ - ۸۶۶۲۱۷۲

پست: ۱۹۷۶۱-۱۷۱

سایت: [www.nilوفر.ir](http://www.nilوفر.ir)

۱۳۸۷ خرداد

۸۶۶۲۱۷۱ - ۸۶۶۲۱۷۲

تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۴

پشت بوم‌ساز، طبقه اول، دفتر ۱۲۴

تلفن: ۸۶۶۲۱۷۱ - ۸۶۶۲۱۷۲



انتشارات نیلوفر

## فهرست

- ۱۱ ..... سخنی با خواننده
- ۵۳ ..... درباره آلتوسر و اندیشه او
- ۶۱ ..... پیش‌گفتار: چرا آلتوسر؟
- ۷۶ ..... بازتولید وسائل تولید
- ۷۶ ..... بازتولید نیروی کار
- ۷۷ ..... زیرساخت و روساخت
- ۷۹ ..... دستگاه‌های ایده‌نولوژیک دولت (داد)
- ۸۱ ..... بازتولید روابط تولید
- ۸۳ ..... طبقه حاکم و عقاید حاکم
- ۸۵ ..... یادداشت مترجم
- ۹۳ ..... آثار اولیه: شیخ هگل
- ۹۵ ..... یادداشت مترجم
- ۱۰۳ ..... مسئله آثار اولیه
- ۱۰۶ ..... ماتریالیسم تاریخی
- ۱۱۰ ..... یادداشت درباره ماتریالیسم دیالکتیک
- ۱۱۰ ..... دیالکتیک
- ۱۱۳ ..... ماتریالیسم
- ۱۲۳ ..... پرواز به پیش، به سوی ایده‌نولوژی
- ۱۲۵ ..... یادداشت مترجم
- ۱۳۱ ..... پیرامون تکامل مارکس جوان
- ۱۳۳ ..... یادداشت مترجم

۳۵۲	ایده‌نولوژی «تصویری» است از رابطهٔ تخیلی افراد با شرایط واقعی هستی‌شان
۳۶۰	ایده‌نولوژی با فراخواندن افراد به آنان شخصیت می‌بخشد
۳۶۵	یک مثال: ایده‌نولوژی مذهبی مسیحی
۳۷۳	بخش نخست مقالهٔ آلتوسر
۳۷۵	یادداشت مترجم
۳۸۱	مقدمه بر جلد اول کاپیتال
۳۹۱	پاسخ آلتوسر به جان لوییس
۳۹۳	یادداشت مترجم
۴۰۵	علم و ایده‌نولوژی
۴۰۷	یادداشت مترجم
۴۱۷	ماکیاولی و ما
۴۱۹	یادداشت مترجم
۴۳۳	پیوست‌ها
۴۳۵	یادداشت مترجم
۴۳۷	یادداشت مترجم
۴۴۱	نامهٔ انگلس به بلوخ
۴۴۳	یادداشت مترجم
۴۴۷	دستگاه ایده‌نولوژیک دولت: آیا دولت مساوی است با سرکوب + ایده‌نولوژی
۴۵۵	یادداشت مترجم
۴۵۹	ادبیات به‌مثابه فرم ایده‌نولوژیک
۴۵۹	تزیهای مارکسیستی دربارهٔ ادبیات و مقولهٔ «بازتاب»
۴۶۱	مقوله ماتریالیستی بازتاب
۴۶۴	ادبیات به‌مثابه فرم ایده‌نولوژیک
۴۶۹	فرایند تولید تأثیرات زیبایی‌شناختی در ادبیات
۴۶۹	پیچیدگی خاص شکل‌گیری ادبی: تضادهای ایده‌نولوژیک و اختلافات زبانی
۴۷۲	توهم و واقع‌گرایی (رنالیسم): مکانیسم شناسایی و تعیین هویت در ادبیات
۴۷۸	جلوه‌های زیبایی‌شناختی ادبیات به‌مثابه جلوهٔ مسلط ایده‌نولوژیک

۱۵۱	دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴
۱۵۳	یادداشت مترجم
۱۶۷	مارکسیسم و اومانیزم
۱۶۹	یادداشت مترجم
۲۰۷	دربارهٔ هنر (نامه به دیره)
۲۰۹	یادداشت مترجم
۲۱۹	کرمونینی، نقاش آبستره
۲۲۱	یادداشت مترجم
۲۳۷	به خوانندگان انگلیسی‌زبان
۲۳۹	یادداشت مترجم
۲۵۱	مصاحبه (آنتونیو ماتیوچی با آلتوسر)
۲۵۳	یادداشت مترجم
۲۶۹	فروید و لکان
۲۷۱	یادداشت مترجم
۲۷۵	یادداشت ناشر بر «فروید و لکان»
۲۷۷	یادداشت مقدماتی مؤلف
۲۸۱	فروید و لکان
۳۰۳	نامه به ژاک لکان
۳۰۵	یادداشت مترجم
۳۱۳	ایده‌نولوژی و دستگاه‌های ایده‌نولوژیک دولت
۳۱۵	یادداشت مترجم
۳۲۶	بازتولید وسایل تولید
۳۲۷	بازتولید نیروی کار
۳۳۰	زیرساخت و روساخت
۳۳۲	دولت
۳۳۳	گذار از تئوری تشریحی به تئوری کامل
۳۳۵	اساس تئوری مارکسیستی دولت
۳۳۶	دستگاه‌های ایده‌نولوژیک دولت
۳۴۱	دربارهٔ تولید و روابط تولید
۳۴۸	دربارهٔ ایده‌نولوژی
۳۴۹	ایده‌نولوژی تاریخ ندارد

فرهنگ اصطلاحات و واژه‌های دشوار..... ۴۸۵

یادداشت مترجم..... ۴۸۷

نامه به مترجم انگلیسی..... ۴۸۹

فرهنگ اصطلاحات دشوار..... ۴۹۳

کتاب‌نامه..... ۵۰۵

کتاب‌شناسی آلتوسر..... ۵۰۷

گزیده‌ای از آثار مارکس و انگلس..... ۵۱۹

گزیده آثار هگل..... ۵۲۰

برای مطالب بیشتر: آثار فرعی (درجه دوم)..... ۵۲۰

مقاله‌ها و جستارهای نشریات..... ۵۲۴

منابع مترجم..... ۵۲۷

انگلیسی..... ۵۲۷

فارسی..... ۵۲۹

نمایه..... ۵۳۳

## سخنی با خواننده

برترین فضیلت آدمی نافرمانی است.

اسکار وایلد

از آن جا که می‌دانم خواننده این اثر بیشتر نسل جوان و بالنده کشور خواهد بود، چرا که به «تجربه زیسته‌ام»<sup>۱</sup> دریافته‌ام و نیازی به محک زدن نیست، که این نسل از هر نوجویی و نوخواهی استقبال کرده و به آن گرایش پیدا می‌کند؛ یعنی سخن نو را می‌شنود، اندیشه نو را ارج می‌نهد و با آن سازگار می‌شود و اگر چیزی او را به چالش برانگیزد، در خط مقدم به حرکت می‌افتد و بی‌واهمه پیش می‌رود تا پدیده نو را تجربه کند. علت این امر آن است که او دیگر از نطق و خطابه و اندرز و موعظه خسته شده و اگر سخن تازه‌ای حتی از زبان «پیری سپیدموی با پشت خمیده» بشنود به وجد می‌آید، زیرا این گفته پیر نویدبخش آزادی او از اسارت سنت است. جوان چگونه ممکن است لبخند رضایتی بر لب نیاورد وقتی می‌شنود:

دوستان جوان من، فرزندانم، شاید با مشاهده پیری سپیدموی با پشت خمیده این تصور در ذهن تان نقش بندد که باز... پیران فرتوت، حافظان بی‌خرد سنت، می‌خواهند زبان به نصیحت گشایند و یاوه‌هایی را که خود بی‌هیچ پرسشی هضم کرده و به خود قبولانده‌اند تحویل ما دهند و با استعانت از چیزی که آن را «تجربه زندگی» نامیده‌اند، به ما نیز بیاوراند، ولی نه، دوستان! من از آن قماش پیران سپیدموی نگاهبان سنت نیستم...<sup>۲</sup>

1. Lived experience

۲. بخشی از گفتار آغازین سخنرانی من درباره نقش اجتماعی هنر در دانشگاه ایذه، اسفند ۱۳۷۸.

اگر پربیره نمی‌گویم، گفتار و نوشتار این بزرگ‌مرد عرصه اندیشه (آلتوسر) به همان می‌ماند که گفتم: انگیزش چالش در نسلی که از سکوت و کناره‌گرفتن و انتظار خسته است. می‌خواهد بشورد، قداست‌های مومیایی‌گونه قرن‌ها را درهم شکند، قانون‌های ازلی و ابدی را به پرسش گیرد؛ چرا که «وضع موجود»<sup>۱</sup> را بر نمی‌تابد و این انگیزه اصلی حرکت اوست که آلتوسر در او برانگیخته... با نوشته‌هایش، گفته‌های بت‌شکنانه و نوآورانه‌اش. اندیشه این مرد از همان اوان مطرح‌شدنش (اوایل دهه ۱۹۵۰) خیل دوستان و پیروان جوان مشتاق او را به کلاس‌های درس، سمینارها، کنفرانس‌های تخصصی و غیرتخصصی و مناظره‌های پرحرارت و جنجالی کشاند تا گفته‌های او را بشنوند، دیدگاه‌های او را به بحث بگذارند، با مخالفانش به چالش لفظی پردازند و سرانجام با طرد الگوهای کلاسیک مبارزه در قالب احزاب کمونیست، که بی‌رمق و رنگ‌باخته شده بودند، سرود دیگری را در خیابان‌ها و کوچه و برزن پاریس مترنم شوند.

آری، و این انگیزه من برای درد دل با خواننده‌ام در قالب این نوشته است؛ نوشته‌ای که می‌کوشم در آن با اشاره‌ای کوتاه به زندگی سیاسی و شیوه آموزشی، که مرا وارد در عرصه مبارزه کرد، نشان دهم چه تفاوت عمده‌ای است میان آموزش «پدرسالارانه» سنتی و آموزش در جوی آزاد و لیبرال که در آن شأن انسان شناخته شده است؛ تفاوتی که پی‌آمدهای آن شگفت‌انگیز است: یکی دُغم و خشک‌اندیش پرورده می‌شود؛ و دیگری آزاد و آزاداندیش. و این همان چیزی است که از این نوشته خود انتظار دارم: نشان‌دادن این تفاوت.



آشنایی من با اندیشه چپ از دوران نوجوانی‌ام آغاز شد؛ اما مانند همه آموزش‌های کودکان و نوجوانان در این «محنت‌آباد»، پدرسالارانه بود! برادر بزرگم فعال سیاسی بود و در عین حال سرپرست خانواده، و می‌خواست مرا هم با اندیشه‌ای که خود با آن آشنا بود آشنا کند و وارد جریان سیاسی کند که باز خود در آن فعالیت داشت. حاجت به گفتن نیست که این نوع آموزش «مبانی علمی» در چارچوب روابط خانوادگی پدرسالارانه چه گونه می‌توانست باشد. گفتار معمولاً بالحن ملایم و مهربان آغاز می‌شد، رفته رفته اوج می‌گرفت و با فریادی جگرخراش که «گوساله حواس‌ات کجاست؟» با مشت و لگد به پایان می‌رسید! ولی «برادر بزرگ»، برای آن‌که رفتارش که به آن کاملاً عادت داشتم تأثیر منفی نگذارد و آموزش! را بی‌اثر نسازد، لختی بعد بالحنی آشتی‌جویانه، اما آمرانه، به‌هنگام ترک اتاق نام چند جزوه و کتاب را بر زبان می‌آورد که آن‌ها را بخوانم و خود را برای جلسه بعدی درس «مبانی علمی مارکسیسم»!

آماده‌کنم. تصورش زیاد مشکل نیست که نوجوانی کم‌سواد، توسری‌خور و به همین دلیل، خنگ، که در لهیب آتش محرومیت از هرآن‌چه برای زندگی سلامت موجودی زنده ضروری است می‌سوخند، چه گونه می‌توانست ساعت‌ها (به اجبار) بنشیند، مطالب ثقیل و مهملی را بخواند، دارای درک و شعور سیاسی شود، در مبارزه سیاسی (برای تغییر بنیادی جامعه!) شرکت کند و در آینده، هم چون موارد مشابه، از رهبران انقلابی شود که جامعه سوسیالیستی را بنیان می‌نهد؟! با این مقدمه به‌ظاهر بی‌ارتباط با متنی که می‌خواهم بنویسم، قصدم بیان این حقیقت است که شناخت مارکسیسم یا اصولاً فهم هر مقوله علمی به وسیله افراد در شرایطی نظیر آن‌چه به تصویر کشیدم، به چیزی کمابیش مشابه وضع و کیفیتی خواهد بود که نشان داده شد. حال هیچ استبعادی ندارد که این فرد یا افرادی که با چنین شیوه آموزش به باوری رسیده‌اند، حتی جان بر سر اعتقادات خام و ناپخته‌شان بگذارند و به «قهرمان»‌های ملی نیز تبدیل شوند؛ یا در وضعیت و شرایط دیگری، برای حفظ زندگی، به سهولت دست از باورهای خود بشویند، آن‌ها را دور بریزند، نان به نرخ روز خورند و به مدح و ثنای ابلهانه‌ترین و واپس‌گرایانه‌ترین بینش‌ها و دیدگاه‌ها لب بگشایند و از این‌که برهه‌ای از عمر «عزیز»‌شان صرف افکار «پوچ» شده، به یأس و پشیمانی دچار شوند و برای جبران مافات به تلاش تب‌آلودی دست زنند تا بلکه گذشته «ننگین!» را محو و بی‌اثر سازند و «تولدی تازه» یابند!

گفتمی است که نتیجه محتوم چنین شیوه تربیت و آموزشی در جامعه‌های سنتی نظیر جامعه ما خشک‌اندیشی، تعصب و یک‌سونگری است. به این معنی که مفاهیم و مقولات را در خام‌ترین و ساده‌ترین شکل آن فرامی‌گیریم، نسبت به آن تعصب می‌ورزیم و چون دانش‌مان گسترده و عمیق نیست و غالباً وجهی از وجوه را دربرمی‌گیرد؛ جنبه‌ها و وجوه دیگر را وامی‌گذاریم. در نتیجه، در برداشتی یک‌بعدی از یک مفهوم و حتی جریانی فکری، کارمان یا به شیفتگی مطلق می‌رسد یا رد و انکار مطلق. هم‌چنان‌که دیدیم، هنوز هم می‌بینیم و در آینده نیز — تا چرخ آموزش‌مان بر این پایه می‌چرخد — خواهیم دید، با اندیشه‌های والای علمی چه کردند و چه می‌کنند و چه خواهند کرد! اگر فکر و اندیشه‌ای را قبول داشته باشند، نسبت به آن دچار شیفتگی مذهب‌گونه می‌شوند، و اگر قبول نداشته باشند، آن را چونان لاشه‌ای لگدکوب و دفن می‌کنند؛ کاری که با این علم زنده جهان‌گستر (مارکسیسم) کردند. در شق اول توسط دوستانش (حزب توده) که از آن مذهبی ساختند پیچیده در هاله‌ای از قداست، که اگر انتقادی از آن می‌شد، منتقد چوب تکفیر را برگرده‌اش احساس می‌کرد؛ و در شق دوم، دشمنان آن — که حتی ذکر نامی از آن را جایز نمی‌شمردند. برای روشن‌تر شدن موضوع مثالی می‌زنم. من در همان نوجوانی به زندان افتادم. چون زندان سیاسی و زندانیان ظاهراً